نگاهی به مرحله اول عملیات «بیت‌المقدس» در گفت‌وگوی «جوان» با یکی از خبرنگاران حاضر در منطقه عملیاتی

گزارش‌های رادیویی جبهه را می‌دادیم رزمندگان به تهران ببرند!

■ احمد محمدتبریزی

در فاصله کوتاهی از عملیات بزرگ و غرورآفرین فتح‌المبین، رزمندگان دست به کار بزرگ دیگری زدند و در جریان عملیات بیت‌المقدس، خرمشهر عزیز را آزاد کردند. مرحله اول این عملیات در ۱۰اردیبهشت ۱۳۶۱انجام شد و رزمندگان در مدت ۲۴روز توانستند خونین‌شهر را از چنگ دشمن بعثی درآورند. مجید جیران‌پور، آن روزها به عنوان خبرنگار رادیو در منطقه عملیاتی حضور داشت و در کنار رزمندگان شاهد پیشروی آنها و به اسارت درآمدن نیروهای بعثی بود. جیران‌پور از زمان اشغال خرمشهر تا پیروزی شهر خاطرات زیادی دارد که در گفت‌وگو با «جوان» بخشی از این خاطرات را با ما در میان می‌گذارد.

شما به عنوان خبرنگار در منطقه حضور داشتید. با توجه به موفقیت رزمندگان در آن روزها، وضعیت جبهه‌ها و نیروها را در آستانه عملیات بیت‌المقدس چگونه می‌دیدید؟

عملیات فتح‌المبین توأم با پیروزی بود و از نظر روحی برای رزمندگان یک نقطه قوت به شمار می‌رفت. برای عملیات بیت‌المقدس نیروهای بیشتری سازماندهی شده بودند و با توجه به غنیمت‌هایی که از دشمن گرفته بودیم، روحیه نیروها بالا رفته بود. یادم هست یکسری تانک و ادوات توپخانه و زرهی در گل‌ها زمین‌گیر شده بودند که در طول عملیات به کارمان آمد. بالا رفتن روحیه رزمندگان، سازماندهی نیروها و غنیمت گرفتن سلاح‌ها چند عامل تأثیرگذار در موفقیت عملیات بیت‌المقدس به شمار می‌روند. خدا هم در دل دشمن ترس انداخته بود، بعثی‌ها بالای ۳۰ هزار نیروی نظامی در شهر آورده بودند که در جریان عملیات یا فرار کردند و از شهر خارج شدند یا به اسارت درآمدند.

موفقیت رزمندگان برای خود عراقی‌ها هم غیرقابل‌باور و شوکه‌کننده بود؟

آزادی خرمشهر عملیات بزرگی بود. عراق فکرش را هم نمی‌کرد ما در این عملیات این تعداد از بعثی‌ها را اسیر بگیریم. فکر می‌کنم نزدیک به ۲۰هزار اسیر از دشمن گرفتیم، عراق اصلاً تصور سقوط خرمشهر را نمی‌کرد. من در جریان سقوط خرمشهر در منطقه حضور داشتم و می‌دیدم عراقی‌ها ماشین‌ها را با تیرآهن مثل درخت به صورت عمودی روی زمین کاشته بودند و می‌ترسیدند ایران در منطقه چترباز پیاده کند. زمین را هم به حالت شخم‌زده درآورده بودند و این کار را با هر جایی که صاف و مسطح بود، کرده بودند. فکر کنم در خرمشهر حدود ۱۵۰نفر مانده بودند و از شهر دفاع می‌کردند. یک شب همراه چند نفر جلوی راه‌آهن رفتیم و به ما گفتند آن سمت عراقی‌ها هستند. شهید مجتبی هاشمی در منطقه حضور داشت و گفت ما ۱۰شب است که نخوابیده‌ایم و خیلی خسته‌ایم. ایشان به ما توصیه کرد اگر اینجا بمانید برایتان خطر دارد و گفت ما مجبوریم در منطقه بمانیم و شما اجباری ندارید. ما شب تا صبح در کنار رزمندگان ماندیم و به آنها گفتیم شما استراحت کنید و ما جایتان در منطقه هستیم. آن شب هم حدود ۱۰نفر بیشتر در منطقه نمانده بودند و جز ژ۳ و تیربار چیز دیگری نداشتند. حتی آرپی‌جی هم نداشتند و شرایط بسیار سخت بود. گفتند سلاح سنگین نداریم و ماشین‌هایی را که در گمرک خرمشهر بود، عراقی‌ها مال خود کرده‌اند. صبح آن روز به مقر سپاه رفتیم و در کوچه‌ها می‌دویدیم و من ضبط را روشن کردم تا اگر شهید شدم، صدایم ضبط شود. هیچ کسی در کوچه و خیابان‌ها نبود، فقط من و چند نفر دیگر از خبرنگاران بودیم و خانه‌ها و مغازه‌ها خالی بود و فقط صدای تیراندازی شنیده می‌شد. یکی از فرماندهان محور ما را به شهر برد و دیدیم در و دیوار خانه‌ها از گلوله‌باران‌ها سوراخ شده است. تا لب کارون رفتیم و گفتند اینجا دیده‌بانی می‌کنیم. خیلی مخفیانه کار می‌کردند و حتی غذا هم نمی‌توانستند درست کنند. آن روزها فکر نمی‌کردم روزی خرمشهر آزاد شود. با خودمان می‌گفتیم خرمشهر عزیزمان رفت و خیلی از این موضوع ناراحت بودیم. در ذهن کسی متصور نبود خرمشهر روزی آزاد شود، اما خرمشهر آزاد شد و بیش از ۲۰هزار نفر اسیر هم گرفتیم.

خاطرتان هست هنگام شروع انجام عملیات در ۱۰اردیبهشت ۱۳۶۱ چه جوی بین نیروها حاکم بود؟

ما شب‌ها کنار جاده می‌خوابیدیم و سنگر عراقی‌هایی را که عقب‌نشینی کرده بودند، شناسایی کرده و در بعضی از آنها موادغذایی گذاشته بودیم و روزها به آنجا سر می‌زدیم. شب عملیات دیگر دلمان طاقت نیاورد و به فرماندهان گفتیم که ما هم می‌خواهیم به جلو برویم. به ما گفتند شما اگر کار خودتان را انجام بدهید به اندازه حضور در عملیات اهمیت دارد. رزمندگان به صورت نوبتی جلو می‌آمدند، خداحافظی می‌کردند و می‌رفتند. شب دهم اردیبهشت عملیات از چند محور شروع شد و نزدیک صبح شاهد به اسارت درآمدن بعثی‌ها بودیم. با خودمان می‌گفتیم اگر رزمندگان خط را شکسته‌اند و عملیات با موفقیت پیش رفته است ما هم جلو برویم. البته نیرویی نبود که با آن جلو برویم و همه چند کیلومتر جلوتر در خط مقدم حضور داشتند. اسرا را که می‌دیدیم حدس می‌زدیم رزمندگان قطعاً خط دشمن را شکسته‌اند. اسرای عراقی لباس نظامی‌شان را در می‌آوردند و با زیرپیراهن سفید خودشان را تحویل می‌دادند. پس از چندین روز ما کم‌کم داخل شهر شدیم و از دو طرف تیراندازی می‌شد. بچه‌ها آنقدر خوشحال بودند که خطرات حاصل از انفجارها را به جان می‌خریدند. فیلمبردارها فیلمبرداری را شروع کرده بودند و من هم مشغول مصاحبه از نیروها شدم. با پیروزی عملیات به سمت مسجد جامع خرمشهر رفتیم و مسجد تقریباً سالم مانده بود. آنجا چند تن از بچه‌های جهاد و رادیو هم بودند، جلوی مسجد چند عکس یادگاری گرفتیم و بعد شروع به مصاحبه با رزمندگان کردیم.

> شب عملیات دیگر دلمان طاقت نیاورد و به فرماندهان گفتیم که ما هم می‌خواهیم به جلو برویم. به ما گفتند شما اگر کار خودتان را انجام بدهید در حد حضور در عملیات است. رزمندگان به صورت نفری جلو می‌آمدند، خداحافظی می‌کردند و می‌رفتند

برای این عملیات همکاری خوبی بین سپاه و ارتش برقرار بود؟

بله، همکاری خوبی بین ارتش و سپاه بود. یگان‌های دریایی ارتش عملکرد خوبی داشتند، خودم همراه شهید صیاد شیرازی بودم و آمادگی نیروهای ارتشی را برای زدن پل می‌دیدم. این تأسیس پل‌ها روی رودخانه کارون کار زیادی داشت و آن زمان جاهایی که می‌رفتیم لودر و بولدزر می‌آمد و زمین را آماده می‌کرد. بعد از آن هم سیستم پدافند هوایی در کنار پل‌ها مستقر می‌شد، یعنی هر جایی که ما پل می‌زدیم در کنارش باید امکانات دفاع هوایی را آماده می‌کردیم، چون بلافاصله عراق شروع به بمباران پل‌ها می‌کرد. این پل‌ها برای تدارکات بهتر بود، چون جاده‌های آبادان خرمشهر در تیررس آتش توپخانه دشمن قرار داشت و احداث این پل‌ها باعث تدارکات بیشتر و بهتر می‌شد. حمل نیرو و لجستیک از این پل‌ها بسیار حیاتی و مهم بود، ارتش پل‌های فلزی را با کمک یگان دریایی و غواصان می‌زد و با وجود بمباران هواپیماهای عراقی باز این پل‌ها سالم ماند و توانستیم از آنها استفاده کنیم. شهید حسن باقری که از همکاران خودمان بود با هلی‌کوپتر شناسایی‌ها را انجام می‌داد و نقش مهمی در طراحی عملیات داشت. یگان‌های آموزش دیده ارتش و سپاه پای کار آمده بودند و هماهنگی خوبی بین نیروها برقرار بود.

شما در جریان حضورتان در خرمشهر با شهید جهان‌آرا هم برخورد و دیدار داشتید؟

بله، ایشان را هم دیده بودیم. قبل از سقوط خرمشهر به سمت سپاه شهر رفتیم و آنجا گفتم، بد نیست گزارشی از منطقه بگیرم. به سمت جاده مرزی حرکت کردیم و به جایی رسیدیم که دیگر خانه‌ای دیده نمی‌شد. تصمیم گرفتیم آخرین کوچه ماشین را پارک کنیم و پیاده برویم تا عراقی‌ها ما را نبینند. چند ارتشی در آخرین کوچه دیده‌بانی می‌کردند. با دیدن ما اول ترسیدند که نکند ما نفوذی باشیم و موقعیت دیده‌بانی‌شان لو رفته باشد، خیلی عصبانی شدند. ما را سوار ماشین کردند و تا لب جاده آمدیم که عراقی‌ها ما را دیدند و شروع به شلیک کردند. با سلام و صلوات به سپاه خرمشهر رسیدیم و آنجا پیش شهید جهان‌آرا رفتیم و ایشان گفتند این خبرنگاران را ما فرستاده‌ایم و از بچه‌های خودمان هستند. صحبت‌های ایشان باعث شد عصبانیت برادرهای ارتشی فروکش کند و دوباره به موقعیت‌شان برگردند. آنقدر شهر خالی بود که ما هیچ کسی را در شهر نمی‌دیدیم. ما هم گزارش‌هایی را که می‌گرفتیم با هواپیما می‌فرستادیم یا به نیروهایی که می‌خواستند به تهران بروند، می‌دادیم. به خاطر همین شیوه جابه‌جایی بعضی از گزارش‌های‌مان مفقود شد. رادیو چندین گروه خبرنگار برای عملیات فرستاده بود و ۱۰، ۱۵ گزارشگر و خبرنگار در منطقه حضور داشتند. همه نیروها جوان بودند و خیلی‌ها تا قبل از آن جنگ ندیده بودند. وسع رادیو در آن زمان همانقدر بود و خبرنگاران با کمترین امکانات در منطقه حضور داشتند.

> رادیو چندین گروه خبرنگار برای عملیات فرستاده بود و ۱۰، ۱۵ گزارشگر و خبرنگار در منطقه حضور داشتند. همه نیروها جوان بودند و خیلی‌ها تا قبل از آن جنگ ندیده بودند. وسع رادیو در آن زمان همانقدر بود و خبرنگاران با کمترین امکانات در منطقه حضور داشتند

خاطره‌انگیزترین گزارشی که از عملیات گرفتید، مربوط به چه واقعه‌ای است؟

وقتی عملیات تمام شد، تمامی اسرا را به اهواز آوردند و از طریق قطار به شهرهای دیگر فرستادند. ما هم قرار بود با قطار به تهران بیاییم که همانجا با دیدن اسرای عراقی از آنها مصاحبه گرفتم. چون می‌دانستم اگر این اسرا عقب بروند، دیگر دسترسی به آنها سخت خواهد بود. بعثی‌ها وقتی اسیر می‌شدند درجه و لباس‌های‌شان را می‌کندند و بعضی‌ها هم عکس حضرت علی(ع) را در دست داشتند؛ بعضی از عراقی‌ها به قدری شتاب‌زده و دستپاچه اسیر شده بودند که سنگرهای‌شان همانطور دست نخورده مانده بود. تا چشم کار می‌کرد انواع لباس و کلاهخود را در منطقه می‌دیدیم. توانستم با خیلی از این اسرای عراقی مصاحبه کنم که یکی از شیرین‌ترین خاطرات مربوط به آزادی خرمشهر همین گفت‌وگو با اسرای بعثی بود.

مجید جیران‌پور نشسته نفر سمت راست

یادکرد

شهید سیداحمد سادات کیایی

شهید محمد ضیایی

کم سن‌وسال‌ترین شهدای عملیات بیت‌المقدس را بشناسیم

قهرمانان نوجوان خونین‌شهر

■ آرمان شریف

قطعاً روزی که صدام نقشه حمله به ایران و اشغال خرمشهر را می‌کشید، تصور نمی‌کرد نوجوانان کم سن و سال ایرانی سد راهش شوند و با جانفشانی، خونین‌شهر را از چنگ دشمن متجاوز آزاد کنند. ارتش بعث روی کاغذ، به لحاظ تسلیحات و تدارکات خودش را در برتری کامل می‌دید، ولی آنها حساب غیرت جوانان ایرانی و عرق و تعصب مردم ایران را به خاک، دین و رهبرشان نکرده بودند و درست همین غیرت و تعصب، موجب شکل گرفتن حماسه‌های ماندگار زیادی در دفاع مقدس شد که تا قرن‌ها می‌توان مرورش کرد. این شجاعت تحسین برانگیز یک ملت در سخت‌ترین شرایط، افتخار بزرگی است که از کوچک و بزرگ در آن نقش داشتند.

■ **شهید سیداحمدسادات کیایی**

شهید سیداحمدسادات کیایی در ۲۰ خرداد ۱۳۴۸ در شهرستان لنگرود به دنیا آمد. آن روز کسی فکر نمی‌کرد که سیداحمد ۱۳ سال بعد در آوردگاهی بزرگ سرنوشتش رقم بخورد. پدر او با کشاورزی و زحمت بسیار نان حلال بر سفره خانواده می‌آورد و آرزوهای دور و درازی برای فرزندانش داشت.

احمد هشت ساله بود که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید. او با وجود سن و سال کم، شاهد اتفاقات بزرگی بود و دوست داشت در این اتفاقات سهمی داشته باشد. پس از پیروزی انقلاب و با تشکیل بسیج، عضو بسیج شد، اما حوادث بزرگ‌تری در راه بود تا مردانگی و بزرگی احمد را محک بزند.

با شروع دفاع مقدس، سیداحمد با اذن پدر و مادر با ثبت‌نام در بسیج محل وارد شهرستان تنکابن شد و پس از گذراندن دوره مقدماتی آموزش به همراه لشکر ۲۵کربلا وارد منطقه عملیاتی سُتبان شد.

او پس از ۴۵روز حضور در مناطق به زادگاهش بازگشت و پس از مدتی با وجود مخالفت‌های مادر از سپاه لنگرود عازم سنگرهای حق علیه باطل شد و با شرکت در مرحله اول عملیات بیت‌المقدس در ۱۰اردیبهشت سال ۶۱ بر اثر اصابت ترکش خمپاره دشمن در سن ۱۳سالگی به شهادت رسید و در گلزار شهدای زادگاهش آرام گرفت. شهید سیداحمدسادات کیایی جوان‌ترین و کم‌سن‌ترین شهید عملیات بیت‌المقدس به شمار می‌رود.

■ **شهید محمد ضیایی**

شهید محمد ضیایی در سال ۱۳۴۶ در شهرستان فلاورجان استان اصفهان متولد شد، او تنها فرزند خانواده بود و والدینش به غیر از محمد فرزند دیگری نداشتند.

پدر و مادر محمد تصور نمی‌کردند جگرگوشه‌شان را خیلی زود و در ۱۵سالگی از دست بدهند.

شهید ضیایی تا سوم راهنمایی به مدرسه رفت و چند ماهی هم به حوزه علمیه زرین‌شهر می‌رفت. زندگی محمد خیلی زود و به واسطه انقلاب با مسائل سیاسی در هم آمیخت.

او با شرکت در تظاهرات اعلامیه‌های امام‌خمینی (ره) را پخش و در نمازهای جمعه شرکت می‌کرد. از همان دوران نوجوانی بسیار متدین و با تقوا بود.

شروع جنگ تحمیلی مسیر زندگی محمد را برای همیشه تغییر داد. او که نمی‌توانست نسبت به تهاجم دشمن بی‌تفاوت باشد، خودش را به جبهه‌های نبرد رساند تا از میهن اسلامی‌اش دفاع کند.

مدت زیادی از حضور شهیدمحمد ضیایی در جبهه نمی‌گذشت که او در جریان عملیات بیت‌المقدس و برای آزادسازی خرمشهر در حالی که ۱۵سال بیشتر نداشت به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

> شروع جنگ تحمیلی مسیر زندگی محمد را برای همیشه تغییر داد. او که نمی‌توانست نسبت به تهاجم دشمن بی‌تفاوت باشد، خودش را به جبهه‌های نبرد رساند تا از میهن اسلامی‌اش دفاع کند

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۴۷۴

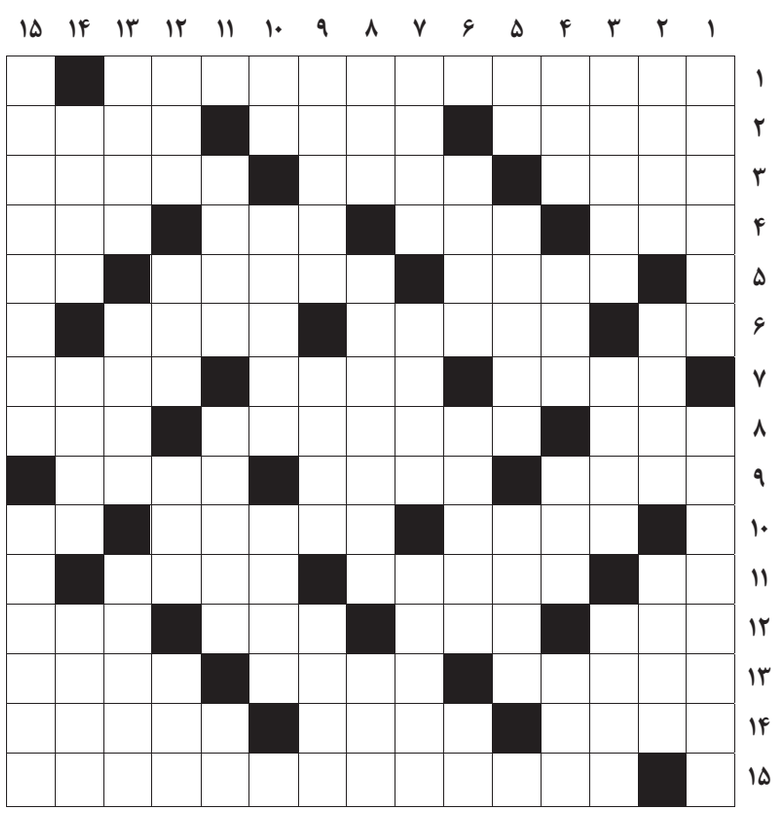

از راست به چپ

■ ۱- از کشورهای شرق اروپا با اکثریت مسلمان ■ ۲- مأمور تشریفات در دوره صفویه- دیگ بزرگ مسی- لاغر ■ ۳- سطرها- شیرینی میوه‌ای- پهلوان ■ ۴- زبان تایلندی‌ها- سرشک- بیماری مرگ سبز- قومی در زمان هخامنشیان ■ ۵- رنج- دورو- پول ژاپن ■ ۶- تازه- دائمی و همیشگی- فرزند چهارپا ■ ۷- از اسامی بانوان- معادل فارسی شیفت- سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد ■ ۸- سال آذری- نوعی ماده مخدر- مادر وطن ■ ۹- مترسک- راه فرار- گاو مقدس مصریان ■ ۱۰- ستاره دنباله‌دار- پشت‌سرهم و پی‌درپی- حرف انتخاب ■ ۱۱- بیماری تنفسی- وعده داده شده- سایبان درشکه و اتومبیل ■ ۱۲- ابوی- زیرکی- نیایش- پیروان یک دین ■ ۱۳- بزرگ‌ترین استان عراق- آدم آهنی- جایز شرعی ■ ۱۴- پول عمان- راحت- محصول گیاه گون ■ ۱۵- فیلمی ساخته ابراهیم حاتمی‌کیا

از بالا به پایین

■ ۱- کوه فرهاد- در حافظه نگه‌داشتن ■ ۲- میانی- حاکم شرابخوار کوفه- علمی ذاتی ■ ۳- خوش‌خلق- جامه بلند- از آلات موسیقی قدیمی ■ ۴- شهری در مازندران- ستایش- سقف دهان- میوه تلفنی ■ ۵- نیم‌تنه زنانه- خودداری از خوردن و آشامیدن- از ماشین‌های راهسازی ■ ۶- پراکندگی- امانت- وارونه پا ■ ۷- مردن بر اثر حادثه- از فرشتگان شب اول قبر- بازرسی؛ ممیزی ■ ۸- ناحیه‌ای صنعتی در آلمان- گوهر سفید- محموله ■ ۹- شهر رودبار گیلان را آراسته است- بزرگ آذری- دانشمند ■ ۱۰- گدا نشده- تبانی فلک‌زده- هر قیام از نماز که رکوع هم در آن باشد ■ ۱۱- نسج- پول نیجریه- بخیه خیاطان ■ ۱۲- پسوند صفت‌ساز- کوه سیمرغ- پول فیلیپین- تا آنجاکه ■ ۱۳- مسگر- شاعر خالق بهارستان- کودن ■ ۱۴- وسیله روز مبادا- بنفش ملایم- ماهی میلادی ■ ۱۵- همه‌پرسی- ناسازگاری

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۸		۹			۶
		۴			۷			
	۹	۷			۶			۵
				۳				
	۶	۵					۸	
				۱			۳	
			۵			۲		۱
۷	۳		۹					
۲			۴			۹	۶	

جدول کلمات متقاطع
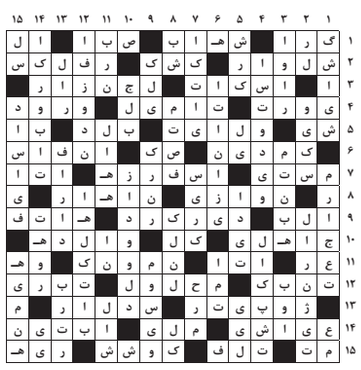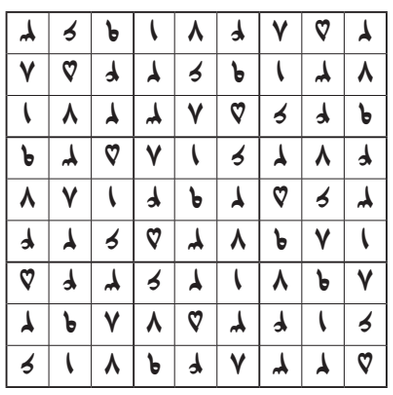
پاسخ جدول شماره ۶۴۷۳